

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

کبیر توخی

جون ۲۰۱۵

میراث خواری و میراث داری

به دنبال نشر مطلب «کوتاه سخنی در مورد زنده یاد دوکتور عبدالرحمان محمودی» از این قلم ، در کنار آن که عده ای از دوستان و رفقاء با تمجید و تأیید آن مختصر ، لطف شان را از من دریغ نوزیدند ، یک تن از دوستان خوب و با فهم جنبش انقلابی افغانستان ، در این رابطه دو سؤال را مطرح و خواستار پاسخ آنها شده اند.

سوالها:

- ۱- علت اشتهار و ماندگاری نام زنده یاد دوکتور محمودی در مقایسه با همترازش در همان مقطع تاریخی چه بود ؟
 - ۲- آیا یک انقلابی کمونیست میراث خوار و میراث داری دارد و یا خیر؟ و اگر دارد آنها چه کسانی اند؟
- با تشکر از این دوست گرانمایه و طرح پرسش های جالب و بحث بر انگیزش ، قبل از پاسخ فشرده که می خواهم به سوالهایش بدهم ، لازم است تذکر دهم که آنچه را در ذیل از نظر می گذرانید ، بیانگر دید و شیوه تلقی و قضاوت این قلم از قضایا می باشد ، این که چنین طرز دیدی چقدر و از جانب چه کسانی مورد تأیید و یا رد قرار می گیرد ، امریست مربوط به طرفهای ذی دخل و استفاده آنها از حق داشتن عقیده مستقل ؛ اما در هر صورتی مسرور خواهم شد که این شگرد دید مورد نقد و توجه دوستان و رفقاء نیز قرار گرفته ، با اصلاح و تکمیل آن بر من منت گذارند.

پاسخ سؤال اول:

تا جایی که مطالعات این قلم در عرصه شناخت از شخصیت ها در کلیت آن و به خصوص شخصیت های مبارزاتی و انقلابی اجازه می دهد تا در زمینه افکارم را بیان دارم . پاسخ بدین سوال ابعاد مختلفی را احتوا می نماید که برجسته ترین آنها قرار آتی است:

الف:

درایت ، استواری ، شجاعت ، رهکشائی و جانبازی فرد در زمان حیاتش ، در مسیری که انتخاب نموده ، نخستین پایه و اساس اشتهار یک شخص در سطح کشوری و حتا منطقه ئی و جهانی می باشد.

ب:

میراث فکری و فرهنگی به جای مانده از فرد ، که ممکن است سالها بعد از مرگ فرد مورد نظر، زمینه هائی را به وجود بیاورد ، که شهرت و ماندگاری فرد را تا سطح اسطوره ارتقاء بدهد.

پ:

پیوند منطقی آن فرد با راه و رسم مبارزه ای که بدان اعتقاد داشت، چه در زمان حیات خودش و چه هم بعد از مرگش، در واقع به نحوی ادامه حیات مبارزاتی فرد را باعث شده، بر اشتها و ماندگاری اش می افزاید.

ت:

اصولیت و محبوبیت، دوام و استمرار آن خط مبارزاتی در یک بازه زمانی طولانی، چه بسا فرد مورد نظر را بیشتر از آنچه در زمان حیاتش اشتها داشت، مشهورتر گردانیده، متناسب با پیروزیها و دستاوردهای آن خط مبارزاتی، ماندگاری فرد مورد نظر را بیشتر از پیش نهادینه بسازد.

و...

با در نظر داشت نکاتی که در بالا تذکار یافت و با قبول این که در زمان حیات زنده یاد دوکتور عبدالرحمن محمودی یافتن «همتراز» برایش کار آسانی نبود، می بینیم که راز اشتها و ماندگاری نام زنده یاد «محمودی» گذشته از آن که متأثر از خصوصیات شخصی خودش، و آن صداقت و مهرورزی با مردم ودوستان و رفقاییشان، و آن استواری و پایداری در راه مرام و آرمان والایشان، و آن مقاومت و صلابتی که در زیر شکنجه های جلادان ظاهرشاه در زندان نشان داد، و آن درایت و شهامتی که در راه پر پیچ و خم مبارزه از خود نشان دادند، بود؛ پیوند آن نام بزرگ با جریان «دموکراتیک نو» و بر آمد علنی آن «شعله جاوید»، اگر از یک سو جریان «شعله جاوید» را حین زایش و پیدایش از اعتبار افسانه ئی زنده یاد «محمودی» برخوردار ساخته و مجبور نبود با شروع از صفر برای ماه ها و حتا سالها، پروسه تثبیت هویت مبارزاتی را پشت سر بگذرانند، شخص زنده یاد «محمودی» را نیز از گذشته به زمان حال برگردانده، نبود فزیکیش را با بود معنوی و مبارزاتی اش جبران نمود.

اینجاست که زنده یاد دوکتور «عبدالرحمن محمودی» خلاف سایر مبارزان و همزمان زمانش، در پیوند با حرکت پیشرو زمان بعد، امکان آن را می یابد تا ابعاد ناشناخته شخصیتش نیز به مردم معرفی بگردد، یعنی همزمان با عملکرد شعله جاوید به مثابه جریانی مارکسیستی-لنینیستی-پرواندیشیه مائوتسه دون، تصویری که در مورد شخصیت مبارزاتی زنده یاد «محمودی» به مثابه یک دموکرات مشروطه خواه نزد عوام وجود داشت، ابعاد دیگر خود را نمایانده، با بیرون افتادن نام «مناظره» که در آن استخوانبندی فکری زنده یاد «محمودی» بیان شده بود و اشعار طبقاتی کارگری که نمونه آن را در نوشته قبلی این قلم از نظر گذشتانید، زنده یاد «محمودی» نه تنها توانست از چهاردیواری و حصاری که زمان خودش بر شخصیتش کشیده بود، عبور نماید؛ بلکه فراتر از زمانش نیز گام برداشته، **افتخار نخستین رهبر افکار کمونیستی زمانش را نیز از آن خود نماید.**

به نظر من این اصل نه تنها در مورد زنده یاد «محمودی» مصداق و افعی خود را یافت؛ بلکه در رابطه با فرد اعضای جنبش انقلابی و حتا افراد و روند های ارتجاعی نیز صدق خواهد نمود. بر همین مبناست که از نظر من، بهترین و شایسته ترین یاددهانی از فردی، پافشاری در راه مبارزاتی که آن فرد برگزیده بود، می باشد نه این که چون برخی از به اصطلاح میراث خواران افراد و عناصر انقلابی، از زنده یاد «محمودی» گرفته تا زنده یاد «مجید کلکانی» و از زنده یاد «یاری» گرفته تا زنده یادان «مینا و داکتر فیض احمد»، روز به خون کشیده شدن آن رهبران بی همتای جنبش انقلابی افغانستان را «عاشورا گونه» تجلیل نموده، با پختن «حلوا» و تقسیم آن بین چند «حلوخور»، خود را میراث دار آن بزرگ انسانان معرفی بدانند.

پاسخ سوال دوم:

هر چند در پاسخ به سؤال اول هم اندکی در این مورد تماس گرفته شد ، با آنهم به اجازه در این بخش پاسخ، مکث بیشتری نسبت به آن خواهم نمود.

مبنای حرکت را از این فرض آغاز می نمایم که همه می دانیم در اساس «میراث» یکی از کلماتیست که جوامع انسانی بعد از پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات ، نیاز به وجود آمدن آن را احساس و جهت رفع همان نیاز آن را به وجود آورده اند. به عبارت دیگر، میراث به آن مفهومی اطلاق می گردد که بعد از مرگ یک فرد، مالکیت خصوصی و مالکیت شخصی آن فرد ، چگونه به بازماندگان ، تعلق بگیرد. روی همین اصل است که خلاف یک ساختار کمونیستی که در آن نه از مالکیت شخصی خبری است و نه هم از مالکیت خصوصی و به همین اساس هم نه از لنین چیزی - مالکیت شخصی و یا خصوصی- به میراث ماند و نه هم از ستالین و یا مائوتسه دون، تا کس و یا کسانی بخواهند آن را بین هم تقسیم نمایند، تمام جوامع طبقاتی می خواهد مذهبی باشد و یا غیر مذهبی و سکولار، بدون استثناء یکی از مدون ترین قوانین را در ارتباط با «میراث» دارا هستند. آنها این قوانین را دارند تا اصل «تقدس» مالکیت نزد آنها خدشه دار نگردد.

وقتی اصل میراث خواری و یا میراث داری را خواسته باشیم، به ارتباط افراد انقلابی و کمونیست ، یعنی آنهایی که در اساس به خاطر لغو مالکیت خصوصی و از بین بردن کار مزدی و استثمار انسان از انسان از خون خویش گذشته اند، تطبیق نمائیم، میرهن و آشکار است که در چنان موردی، اساساً پای تقسیم مالکیت خصوصی و حتا شخصی نمی تواند مطرح باشد؛ زیرا از آنها چیزی در آن سطح باقی نمی ماند و اصولاً نباید باقی بماند تا جهت تقسیم آن ، قانون «میراث» از نو نگاشته شود ؛ بلکه میراثی که از آنها باقی می ماند، میراث مبارزاتی و فرهنگی آنهاست.

در چنین حالتی وقتی سؤال تقسیم و میراث خواری و یا هم میراث داری به وجود می آید، می توان با نگرش به اصل تقسیم میراث در جوامع طبقاتی، یعنی نزدیکی هرچه بیشتر به دوام فزایی فرد - اولاد ، پدر، مادر، برادر، خواهر و الی آخر و متناسب با آن بهره بردن ؛ در زمینه میراث خواری و میراث داری از یک انقلابی کمونیست نیز قضاوت نمود، یعنی وقتی دوام معنوی فرد به جای دوام فزایی وی مطرح است، میراث خوار و میراث دار همچو افرادی منطقاً نیز می تواند تنها آنهایی باشند که جهت دوام معنوی فرد مورد نظر گام بر می دارند، این نزدیکی هرچه بیشتر، به همان اندازه و مستقیماً متناسب با آن ، بر خورداری از حق میراث خواری و میراث داری نیز بیشتر خواهد بود.

وقتی باز هم بخواهیم این اصل را در مورد زنده یاران « عبدالرحمن محمودی»، «مجید کلکانی»، «اکرم یاری»، «مینا، داکتر فیض احمد ، رهبر، بهمن ، مسجدی ، لطیف محمودی ، نادرعلی پویا ، میرویس و...» تطبیق نمائیم ، دیده می شود که فقط آنهایی میراث خوار آنها می توانند به شمار آیند که شجاعانه از میراث مبارزاتی آنها پاسداری نموده، میراث دار صادق و از جان گذشته می باشند ، نه آنهایی که روی روابط خونی ، قومی ، محلی و یا نژادی بخواهند از این بزرگمردان و بزرگ زنان جنبش کمونیستی ، دکان و کاسبی جدیدی برای انجو ها و رسیدن به مقامات عالیة دولتی و یا انجونی بسازند ؛ زیرا حتا در همان سطح جوامع طبقاتی نیز نباید این نکته را از یاد برد که گفته اند:

پسر کو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش ، مخوانش پسر

در نتیجه آنهایی که می خواهند از تمام شخصیت های بزرگ و تراز اول جنبش کمونیستی افغانستان ، میراث خواری نمایند ، در گام نخست باید آمادگی داشته باشند تا میراث دار صادق ، استوار و از جان گذشته باشند ، در غیر آن بیگانگانی اند که به قصد غارت میراث مبارزاتی یک بزرگ انسان جنبش کمونیستی افغانستان، پای پیش نموده اند - پائی که باید قطع گردد.